



## مقدمه‌ای بر کتاب " هیات سیاسی پادشاه اسکار نزد شاه ایران "

مربوط به سال ۱۸۹۰

برای سون هدین، ایران، در کنار آسیای مرکزی، «وطن دوم» او بود، جایی که او همواره با علاقه فراوان به دنبال کاوش در طبیعت و جغرافیای فرهنگی آن کشور، مردم و تاریخ آن بود. او سه دوره از زندگی خود را در سرزمین افسانه‌ای و دور از دیدگاه سوئدی‌ها وقف این کار کرد. او در دوران جوانی و بین سال‌های ۱۸۸۵-۱۸۸۶ نخستین سفر خود به ایران را از طریق تهران، قم، اصفهان و شیراز تا بوشهر واقع در کنار خلیج فارس انجام داد و در آن سفر نه تنها با جغرافیای کشور بلکه با تاریخ طولانی آن کشور از پرسپولیس واقع در جنوب شیراز و با باغ‌ها و شاعرانش و اصفهان با تاریخ و معماری‌های اعجاب‌انگیزش و با قم مذهبی و تهران آن دوران آشنا گردید. شرح او از آن سفر به طرز شایسته‌ای از سوی آقای وحید صابری ترجمه و در اختیار ایرانیان و فارسی‌زبانان قرار گرفت.<sup>۱</sup>

سون هدین در سال ۱۹۰۶ به ایران رفت تا به مطالعه و تحقیق در مورد کوبه‌های بزرگ ایران، راه‌های کاروان رو و شهرهای کویری واقع در زمین‌های شوره‌زار همچون طبس و نی‌بند (نهبندان - م) واقع در شرق آن کشور پردازد و نیز از واحه‌های سرسبزی که در آن جا

---

۱- (کتاب ایران عصر ناصری - سفرنامه سون هدین به ایران از طریق قفقاز و بین‌النهرین

- مترجم: وحید صابری مقدم - ۱۴۰۱ - انتشارات پیام آزادی تهران)

به وسیله نظام‌های آبرسانی زیرزمینی تامین می‌شوند، دیدن کند. او مسیره‌های کاروانی را در این سفر تا مرز بلوچستان دنبال کرد. جایی که دریاچه‌های بی‌آب و تپنده هامون توجه او را به خود جلب کرد. این شرح سفر او مدت‌ها قبل به فارسی ترجمه شد و چندین سال پیش هم در ایران تجدید چاپ گردید.<sup>۲</sup>

آقای وحید صابری با ترجمه و انتشار این کتاب که سفرنامه وی در سال ۱۸۹۰ است، نوشته‌های سون هدین در مورد ایران را به پایان می‌برد. او (هدین) بعنوان یک عضو هیات و در قالب یک هیات سیاسی از سوی پادشاه اسکار دوم، پادشاه وقت سوئد ماموریت یافت که یک نشان عالی را به ناصرالدین شاه اعطاء نمایند. شرح این کتاب آنست که قبل از دیدارها و ملاقات‌ها، سفر هیات از قسطنطنیه تا باکو و قزوین را تشریح نموده است. سپس به پذیرش هیات که به طرز باشکوهی در تهران پذیرفته شدند، پرداخته است. پس از آن این سوئدی جوان می‌تواند با شاه در سفرهای سالیانه تابستانی وی که به کوهستان‌های خنک شمال تهران است همراه شود. او سپس به کوه دماوند صعود نمود که ثمره آن در سال‌های بعد پایان نامه دکترای وی شد.<sup>۳</sup> این کتاب تنها یک سفرنامه نیست بلکه وضعیت آن عصر ایران را نیز نشان می‌دهد و نه تنها به نوع مناسبات سیاسی حاکمان ایران با همسایگان نشان بلکه به سوئدی‌هایی که پیش از وی در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی به ایران سفر نموده‌اند اشاره و اهداف آن‌ها را تشریح می‌کند.

بدینوسیله بنیاد سون هدین و فرهنگستان عالی علوم سوئد تشکر وافر خود را از تلاش آقای وحید صابری برای ترجمه و دردسترس قرار دادن نوشته‌های سون هدین در مورد ایران برای خوانندگان هم وطنش ابراز می‌دارد. ترجمه او جامع و فاخر بوده و حاکی از تسلط و تجهیز وی به زبان مذکور می‌باشد.

از طرف بنیاد سون هدین

هوکان وال کویست - سرپرست بنیاد

۷ ژوئن ۲۰۲۳ - (۱۴۰۲/۳/۱۷)

۲- کتاب کویرها و بیابان‌های ایران - سفرنامه سوم سون هدین به ایران مترجم: مرحوم

پرویزرجبی - ۱۳۵۵ - بازنشر در سال ۱۳۸۲ از سوی انجمن مفاخر ایران - (\*)

۳- Der Demavend nach eigener beobachtung - دماوند براساس مشاهدات

شخصی - پایان نامه دکترای سون هدین در دانشگاه هله - برلین - ۱۸۹۲ (این پایان نامه به

زبان آلمانی در ۳۲ صفحه و چکیده سه فصل ۳۹ الی ۴۱ از این کتاب است)



## پیشگفتار مترجم

پس از ترجمه و انتشار سفرنامه اول سون هدین که مورد استقبال گسترده هم میهنان عزیز قرار گرفت متوجه وجود سفرنامه دوم وی شدم که آن هم در لابلای تاریخ گم شده و هیچ‌گاه ترجمه نشده بود. آن را از بنیادش در استکهلم درخواست کردم و آنان نیز یک نسخه به من هدیه دادند. سوژه سفرنامه دوم هدین اعزام هیاتی ویژه از سوی پادشاه اسکار دوم است که حامل مدال صرافیم یا نشان عالی افتخار دربار پادشاهی سوئد برای ناصرالدین شاه بوده است. البته سال قبل از آن شاه ایران یک مدال تمثال همایونی برای پادشاه اسکار ارسال داشته بود. هیات سوئدی علاوه بر نویسنده مرکب از ۳ نفر دیگر از مقامات ارشد آن کشور شامل رئیس واحد شکاربانی دربار پادشاهی، وزیر دربار پادشاهی و یک نفر سرهنگ ارتش سوئد از هنگ امداد و نجات ارتش سوئد بوده و کتاب حول شرح سفر آن‌ها و تشریح دقیق اوضاع اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران در آن دوران است. اغلب اطلاعاتی را که نویسنده کتاب به صورت کاملآ بی‌طرفانه و با مهارت فراوان و با دقت و ظرافت در این کتاب آورده و طرح نموده است می‌تواند حاصل ۱۸ سال حضور مداوم و تجربیات دکتر برتراند هینت سوئدی، دندانپزشک مخصوص شاه در دربار ناصرالدین شاه باشند. نویسنده در این کتاب به درستی هسته اصلی قدرت حاکم در ایران آن عصر را شکافته و وابستگی‌ها و میزان نفوذ بیگانگان را در بین آنان توضیح می‌دهد. در فصل سی و سوم این کتاب ( مواضع سیاسی ایران ) به نقل از یک وزیر شاه فروپاشی ایران را پیش بینی می‌کند.

این موضوع عمق فاجعه نوع زمامداری حاکمان وقت ایران را نشان می‌دهد. از این جهت می‌توان بروز انقلاب مشروطیت را موهبتی ارزشمند برای حفظ و تداوم حیات ایران بعنوان یک کشور دانست که از فروپاشی آن جلوگیری کرده است.

در تحقیق و جستجو برای یافتن ردپایی از سفر هیات مذکور به ایران در اسفندماه سال ۱۴۰۱ به مراجع زیر مراجعه و تاریخ سفر هیات و زمان دیدار آن‌ها با شاه ایران و اعطای مدال به وی را به طور مبسوط و با نشان دادن کتاب برای آن‌ها توضیح دادم:

۱- مدیریت کاخ موزه گلستان (۳ بار در اسفند ماه ۱۴۰۱)

۲- اداره آرشیو و اسناد وزارت امور خارجه (۲ بار در اسفند ماه ۱۴۰۱)

۳- واحد خزانه و موزه جواهرات بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۳ بار در اردیبهشت ماه ۱۴۰۲)

۴- اداره آرشیو کتابخانه ملی ایران (۲ بار در اسفند ۱۴۰۱)

شایان ذکر است که متأسفانه هیچ ردپایی از سفر هیات و از نشان مذکور در اسناد مراکز فوق یافت نشد. بلکه زنجیری بی نام و نشان، پاره شده و بدون مدال که شباهت به زنجیر مدال مورد اشاره داشت در بانک مرکزی پیدا شد.

کتاب مذکور را نیز که دارای جلد اصلی بود در مخزن کتابخانه ملی - گروه ایرانشناسی - در ردیف اسناد سوئدی یافتیم. ماجرای رسیدن کتاب با جلد اصلی به مخزن کتابخانه ملی آنست که سید حسن تقی زاده سفیر سابق ایران در لندن در سال ۱۳۰۸ شمسی کتاب را در یک حراجی دیده و آن را به واسطه شکل تزئینی آن که مشابه با جلدهای ایرانی کتب نفیس بود خریده و به کتابخانه ملی ایران هدیه داده است. افراد مرتبط با کتاب هیچکدام از محتوای آن اطلاعی نداشتند تا آنکه در تاریخ ۱۴۰۱/۱۲/۲۸ اینجانب به گروه ایرانشناسی کتابخانه مذکور مراجعه و به صورت اتفاقی کتاب را شناسایی و سپس پرده از روی محتوای این کتاب که تا آن روز در ردیف کتب گمنام مخزن بود برداشتم. تقدیم به همه مورخان، سیاستمداران، جامعه شناسان، پژوهشگران و محققین تاریخ ایران زمین و تقدیم به همه هم میهنان عزیزم.

وحید صابری مقدم

تهران

خرداد ۱۴۰۲



تصویر قلیان نقره‌ای با نقش و نگاری از جنس طلا- ساخت اصفهان

## فصل اول

### به طرف قسطنطنیه (استانبول - م)

کیست که در دوران جوانی اش داستان‌های هزارو یک شب ایرانی را با آن تصاویر بسیار درخشان از زندگی سرگردان شرقی و داستان‌های جذاب و گنجینه‌های پنهان و شاهزاده‌های مسحور شده‌اش با آن وقایع اعجاب انگیز نشنیده باشد. کیست که تاکنون قطعه‌هایی از اشعار فارسی را که درباره یک پادشاهی پربرکت به نام ایران به عنوان تنها کشور بر روی کره ارض که از الطاف الهی هم بهره‌مند است و مردمان آن، نشنیده باشد. مردمی خوشبخت که با هیچ طلایی در جهان حاضر به مبادله کشورخویش با هیچ مردم دیگر نیستند. کیست که تاکنون درباره طبیعت بسیار زیبای کشور شاه، کوه‌ها و قلعه‌های پوشیده از برف که در زمان ذوب شدن فرو می‌ریزند و به دره‌ها سقوط می‌کنند، دره‌های فراوان و منابع و چشمه سارها و رودهای آن و باغات بسیار زیبا و چشم‌نوازی که پر از عطر گل‌های یاس و بنفشه هستند. جایی که میوه‌های بسیار با ارزش وجود دارند و در میان سبزی و خرمی باغات می‌درخشند و بلبلان در شب‌های تابستان بر روی شاخه‌های درختان سرو سرود زندگی می‌خوانند مطلبی نشنیده باشد. کیست که تاکنون در مورد آسمان صاف و آبی فیروزه‌ای آن نخوانده باشد. کیست که مطلبی درباره اسب‌های نجیب آن دیار و آذین‌های گرانبهای آن‌ها که سواران خود را جابجا می‌کنند نشنیده باشد. یا درباره انگور و شراب و موسیقی و

پایکوبی‌های مردمی، شاهین‌ها، یوزپلنگ‌ها و شکارچی‌های آنان، کاخ‌های با شکوه و تزئین شده و بسیار لوکس و مفروش با گرانبهاترین فرش‌ها مطلبی نشنیده باشد. کیست که درباره دیوان‌ها، گلدوزی‌ها و اشیاء هنری و یا سفالی با ظاهر لعاب‌دار درخشان آنان نشنیده باشد و از دیدن آن‌ها متعجب نشود که آیا این‌ها (اشیاء هنری) از همین مواد موجود در سرزمین رنگین‌کمان‌ها بدست آمده‌اند؟

و دست آخر کیست که درباره پادشاه ایران مطلبی نشنیده باشد. شاه شاهان با لباسی که برتن دارد که مزین به تعداد زیادی الماس است و سردوشی‌های آن را گلدوزی‌های براق و از جنس طلا و بسیار افتخارآمیز تشکیل می‌دهند.

بسیاری که پیرامون این موارد فوق‌العاده مطالبی را خوانده‌اند همواره در این رویا بسر می‌برند که برای یکبار هم که شده به آن سرزمین سفر کنند و اختلاف بین مطالب فوق با واقعیات را در آن‌جا مشاهده نمایند. این موفقیت زمانی نصیب من شد که افتخار داشتم از سوی عالیجناب پادشاه ماموریت یابم که به آن‌جا رفته و نشان عالی صرافیم (بالاترین نشان در دربار پادشاهی سوئد - نشانی ستاره‌ای شکل و از جنس طلا با جواهری در میانه خود که در زمان پادشاه فردریک در قرن هجدهم میلادی در دربار سوئد ایجاد شد - م) را برای شاه ایران، ناصرالدین شاه ببریم.

در این‌جا با سرعت خوانندگان را با خود در این سفر همراه می‌کنم. سفر ما به قسطنطنیه (استانبول - م) دوازده روز طول کشید و یک هفته فراموش ناشدنی هم در پایتخت سلطان عثمانی بودیم. پس از آن از راه دریای سیاه، قفقاز و دریای خزر به سفر خود ادامه دادیم.

در تاریخ ۱۵ آوریل (۱۸۹۰ برابر با ۱۲۶۹/۱/۲۶) اعضای هیات سوئدی و نروژی در هتل وزیر در برلین گرد هم آمدند. در ضیافت شامی درخشان و دلپذیر که سفیر ما لاکرهلّم داده بود فرصت یافتیم تا با نماینده شاه ایران در آلمان به نام میرزا رضاخان آشنا شویم. او جوانی خوش سیما و بسیار باهوش بود. وجود او در آن ضیافت بخوبی به ما یادآوری می‌کرد که در حال نزدیک شدن به سرزمین شیر و خورشید هستیم. در بین میهمانان بجز همه اعضای نمایندگی سوئد در برلین، محقق آلمانی و معروف آسیا و چین و پروفیسور در زمینه فیزیک و جغرافیا در دانشگاه برلین، آقای فریفون ریشت هوفن نیز حضور داشت.

در خاتمه ضیافت اعضای نمایندگی به سلامتی اعضای هیات پادشاه سوئد نزد شاه ایران نوشیدند و برای ما آرزوی توفیق و انجام سفری دلپذیر نمودند. رئیس هیات ما مستشار اول و رئیس واحد شکاربانی دربار سلطنتی سوئد فردریک ویلهلم تره شو (Fredrik Wil-helm Treschow) بود و از طرف همه اعضای هیات از آنان صمیمانه تشکر و قدردانی

نمود.

شب هنگام سرهنگ کلاس لَوْنِ هاپت (Claes Lewenhaupt) عضو هنگ امداد و نجات ارتش سوئد و وابسته نظامی در سفارت از استکهلم به ما ملحق شد و سفیر کارل امانوئل فون گیبر (Carl Emanuel Von Geijer) وزیر دربار پادشاهی سوئد قرار بود از قسطنطنیه (استانبول - م) با ما همراه شود.

اقامت ما در برلین کوتاه بود. روز بعد هیات با آقای لاگرهلم خداحافظی نمود و پس از آن هیات به طرف وین رفت. در آن جا ما بسیار به موقع رسیدیم زیرا بزرگ‌ترین رژه سال در همان زمان هر ساله در خارج از شهر و در دشت دیشمیز (Die Schmeiz) برگزار می‌شود. در آن جا سفیر آکرمِن (Åkerman) که هیات را پذیرفت بسیار میهمان‌نوازی کرد و همه کارکنان و خدمه خویش را در اختیار هیات قرار داده بود تا جایی بسیار عالی جهت تماشای رژه برای ما تدارک ببینند تا بتوانیم از آن جا بخوبی دسته‌های نظامی بی‌انتها را که آرام حرکت می‌کردند، نظاره کنیم. رژه روندگان به سه بخش تقسیم می‌شدند و شامل هشت هنگ پیاده نظام، دو هنگ سواره نظام و دو هنگ توپخانه با ۸۰ قبضه توپ و غیره بودند. در ساعت ۹ شاه با همراهانش که مرکب از ۳۰۰ نفر از افسران بلند پایه بودند وارد محل شد و گویی که یکباره صحنه منفجر شد و به تشویق رژه روندگان پرداختند.

در بین آن افسران دوک‌های منطقه (ملاکین و زمینداران بزرگ - م) نیز شامل زینرو فرانتز سالواتور حضور داشتند. آسمان صاف و آبی و هوای بسیار دلپذیر و اونیفورم‌های نظامی براق و درخشان و دسته‌های متعدد موزیک حال و هوا و فضا را در آن رژه نظامی که موسوم به "رژه قیصر" (Kaiserparade) بود بسیار تاثیرگذار نموده بودند.

پادشاه با سرعت هر سه بخش نظامی را سان دید و سپس با اسب به جایگاه بازگشت تا رژه ادامه یابد. دسته‌ها از جلوی جایگاه عبور می‌کردند هنگ پشت هنگ می‌آمدند و می‌رفتند. آخر سرهم جمعیت در پشت سر آن‌ها به راه افتادند. تماشاچیان انبوه در پشت سر آنان بودند و دوباره جنب و جوش و زندگی به جریان افتاد و در آن شلوغی ازدحامی از واگن‌ها و کالسکه‌ها و سوارکاران و پیاده‌روها بوجود آمد که همگی به سمت شهر براه افتاده بودند و آن جشن زیبا خاتمه یافته بود.

در شهر پست (Pest) هم یک روز اقامت داشتیم زیرا شهر جالبی بود ما از دو محل که شمشیر عرضه می‌کردند دیدار نمودیم پس از آن با بارش مداوم مواجه شدیم.

در ساعت ۲/۳۰ بامداد سوار قطار سریع‌السیر شدیم که ما را در طول شب از دشت مجارستان عبور می‌داد. آن قطارتنها ۱۴ نفر مسافر داشت و دارای کوبه‌های بزرگ و جادار،



واگن مخصوص سیگاری‌ها و سالن غذاخوری بود. ما دو روز با آن قطار سفر نمودیم. در بین مسافران کاشف معروف و بزرگ مجارستانی آقای بلا سزه چنی (Bela Szechenyi) حضور داشت او به همراه دو دختران دوست داشتنی‌اش به دیدار برادرش در قسطنطنیه به نام ژنرال سزه چنی پاشا می‌رفت. او در سال‌های ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۰ در غرب چین دست به اکتشاف علمی زد و ناحیه شمال کوکو (Kuku) در چین را درنوردید. او از کویر گوبی (Gobi) هم عبور نموده است و تا آنسیفان و ساتشو واقع در قلب آسیا رفته است. دیدار با این کاشف مجارستانی اتفاق بسیار خوبی بود و توانستم با او در مورد سفرهای تحقیقاتی به بزرگ‌ترین قاره جهان گفتگو کنم.

پس از عبور از رود دانوب و پل آهنی طولانی آن در ساعت ۹ صبح به بلگراد رسیدیم. متأسفانه در آن جا چند دقیقه بیشتر نتوانستیم توقف داشته باشیم. در همان روز که به تاریخ ۲۲ آوریل بود همه وقت ما به عبور از صربستان گذشت. در جنوب بلگراد وارد یک جنگل انبوه شدیم که با سرعت تغییر کرد و تمام شد و وارد منطقه‌ای شدیم که حس می‌کردیم برهوت است زیرا به ندرت در آن جا روستا یا خانه یا رهرویی قابل مشاهده بودند. پس از آن منطقه‌ای دارای مزارع سرسبز با حیواناتی همچون گاوهای شاخ دار و گوسفندان در حال چرا بودند.

هنگام ظهر به رودخانه موروا (Morava) و روستای یاگودینا رسیدیم. این ناحیه نیز مانند ابتدای نواحی و مناطق صربستان بسیار زیبا بود. خانه‌های آن جا سفید رنگ با سقف‌های آجری کوتاه یا با پوشال هرمی مانند بودند. بین آن خانه‌ها حیاط و باغچه‌های کوچکی وجود داشتند. یک مسجد قدیمی با یک مناره نیز در یاگودینا قرار داشت که قسمت بالای مناره به پایین سقوط کرده بود.

در آن جا سرسبزی و شکوفایی دیده می‌شد. ما در شرایطی اسکاندیناوی را ترک کردیم که هیچ نشانی از سرسبزی بهار در آن جا دیده نمی‌شد لکن هرچه بیشتر به سمت جنوب حرکت کردیم ردپای بهار را در طبیعت مقابل خود پررنگ‌تر دیدیم و در این شهر مت‌بهار را ملاقات نمودیم. به هر طرف که سرمان را می‌چرخانیم صحنه‌های زیبای بهار قابل مشاهده بودند. قطار ما را از طریق یک دره پهن به جلو می‌برد. آن دره در احاطه کوه‌های سرسبز با مناظر کوهستانی بود که در پس زمینه ای بسیار باشکوه قرار داشت.

پل‌های قرارداده شده بر روی رود موروا را رد کردیم و با سرعت از جلوی یک روستا گذشتیم که ساکنین آن لباس‌های سفید و یا رنگارنگ برتن داشتند و در مزارع خود مشغول کشت و کار بودند و حیوانات خود را غذا می‌دادند. در یک جمله می‌توان گفت که صربستان





تصویر آقای فردریک ویلهلم تیره شو (رئیس هیات - رئیس واحد شکاربانی سلطنتی دربار پادشاهی سوئد - م)



سرزمین زیبایی است که انسان را مسحور می‌کند.

پس از دوبار عبور از پل‌های آهنین رود موروا به نیش (Nisch) رسیدیم که از دور نمایان شد. آن شهر دارای جمعیت قابل توجهی بود. بعد از آن شهر به نواحی کوهستانی رسیدیم و سپس از یک تنگه و جایی که رودخانه نیشاوا (Nischava) می‌گذرد عبور کردیم. در دو سوی این رودخانه دیوارهای سنگی بزرگی قرار داشتند که سنگ‌های آن‌ها به ساحل این رودخانه فرو افتاده بودند. سپس قطار زوزه کشان از داخل تونل‌های کوچکی عبور کرد. این دره بنظر کاملاً خالی از سکنه است. در راهدارخانه نیز تعدادی از صرب‌های آفتاب سوخته ایستاده بودند. پس از عبور از آخرین تونل شکل و وضعیت منطقه کاملاً تغییر کرد. آن گذرگاه تنگ عریض تر شد و تبدیل به دشت هموار و مزارع و چراگاه‌های سرسبز و خرم گردید. گله‌های بی‌شمار گوسفندان مشغول به چرا بودند و روستاهای کوچکی در آن دشت پراکنده بودند که در آن‌ها کلبه‌های محقر و فقیر با سقف‌های پوشالی خود قابل مشاهده بودند. برخی از آن‌ها هم گرد و به شکل کره زمین بودند.

قطار سه بار از روی این رودخانه عبور کرد. در آن جا ویرانه‌هایی از پل‌ها و خانه‌ها دیده می‌شدند که نشان از گذشته و دوران بهتری در گذشته داشت که در تاریخ گم شده‌اند. ریل‌های راه آهن بسیار ماهرانه چیده شده‌اند و در داخل کوپه‌ها تقریباً هیچ تکانی احساس نمی‌شوند. ضمن آن‌که داخل دیواره‌های آن‌ها با الیاف و پوشال برنج پوشیده است.

بالاخره اولین خانه‌های شهر پیروت (Piro) را مشاهده نمودیم که مناظر زیبایی داشتند و در احاطه باغات و پارک‌ها بودند. در میان آن‌ها یک منظره ناامیدکننده و غمگینی از یک گورستان قابل مشاهده بود که صنوبرهای بلند بر روی آن سایه انداخته بودند. در کنار آن هم کلیسایی با سه برج کوتاه قرار داشت. یک پادگان نیز در آن جا وجود داشت که سربازانی با اونیفورم‌های آبی رنگ از آن محافظت می‌کردند. آن‌چه که بیش از هر چیز شهر پیروت را با اهمیت و در خاطره‌ها ماندنی می‌سازد نقش این شهر در جنگ بین صربستان و بلغارستان در سال ۱۸۸۵ بوده است. در همین شهر بود که آخرین رویارویی‌های جنگی بین این دو کشور کوچک حوزه بالکان در گرفت و در نهایت در خاتمه ماه نوامبر همان سال ژنرال الکساندر به عنوان طرف پیروز جنگ وارد این شهر شد.

بعد از ظهر قطار توقف کوتاهی در صوفیا داشت به نحوی که همه قطار در تاریکی پوشیده شده بود و بیرون آن تاریک بود و هیچ چیز دیده نمی‌شد. در آن جا نتوانستیم کوه ویتوشا را مشاهده و از زیبایی آن لذت ببریم. در همان حال مجبور شدیم به رختخواب‌های نرم و راحت خود در قطار رفته و با لالایی زوزه وار و پیوسته قطار به خواب برویم.

سپس ما از شهرهای فیلیپوپل و آدریانوپل عبور کردیم و صبح روز بعد به منطقه‌ای بیابانی رسیدیم که هیچ نشانی از آبادی یا حتی مزارع و روستا در آن دیده نمی‌شد. اندک حیواناتی نظیر بوفالوهای سیاه یا گوساله‌های خاکستری رنگ در آن بیابان قابل مشاهده بودند. تعدادی هم از ترک‌ها در آن بیابان روان بودند. هرچه به دنبال درخت یا سرسبزی و مزارع بودیم کمتر آن‌ها را می‌یافتیم. به ندرت بیشه‌زارهایی را می‌دیدیم. همه جا شکل بیابانی داشت. گویی که طبیعت و انسان در این صحرا به خواب رفته‌اند. در آن جا این ضرب المثل بسیار قدیمی به ذهنم رسید که "هرکجا که ترک‌ها پا بگذارند علف‌های هرز در جاپای آن‌ها سبز می‌شود."

پس از عبور از مسیرهای پر پیچ و خم در نهایت به ساحل دریای مرمره رسیدیم از آن جا قطار به کناردیوار قدیمی شهر استانبول وارد شد. در ساعت ۴ بعد از ظهر مورخ ۲۳ آوریل (۱۸۹۰ برابر با ۱۲۶۹/۲/۳ شمسی - م) ما در قسطنطنیه (استانبول - م) بودیم. سپس در هتل رویال آن شهر که بهترین هتل شهر محسوب می‌شد، اقامت نمودیم. همان شب از سوی نمایندگی سوئد و نروژ بافتخار ما ضیافت شام دادند و سفیر رویترشولد ما را به حضور پذیرفت. در آن ضیافت با سفیر ایران مستقر در پایتخت عثمانی به نام میرزا محسن خان معین‌الملک نیز دیدار نمودیم. او اخیراً در استکهلم و در کریستیانیا (نام سابق اسلو - م) در کنگره شرق شناسی شرکت کرده بود و او را می‌شناختم.

او در زمانی که از سوی شاه ایران به ماموریت استکهلم آمد نشان عالی دربار شاه ایران به نام "تمثال همایونی" را از طرف شاه ایران به پادشاه اسکار اعطاء نمود. او و هیات همراهش درست همانند هیات سیاسی ما مرکب از ۴ نفر بودند. به غیر از رئیس هیات، نماینده سیاسی شاه در مصر به نام نجف علی خان، دبیرسفارت در قسطنطنیه به نام نوروز خان و یک دبیر دیگر سفارت به نام حسن خان همراهان و اعضای هیات وی بودند. از این جا به بعد یک سری جشن‌ها و ضیافت‌ها و گشت و گذارها آغاز شدند که در فصول بعدی این کتاب به تفصیل به آن‌ها خواهیم پرداخت.